



۷۰۰

بازدید شد
۱۳۸۱

۱۷۷۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: سنگلاخ

مؤلف:

موضوع تألیف:

مؤسسه: ۱۳۰۲

شماره دفتر: ۸۶۵

۱۴۱۳

V.

بازدید شد
۱۳۸۱

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32

۱۲۷۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: سنگلاخ

مؤلف:

موضوع تألیف:

مؤسسه: ۱۳۰۳

شماره دفتر: ۸۶۵

۱۴۱۲

کتابخانه
موزه
تاریخ
کتابخانه
موزه
تاریخ

۵۳۱

1877

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]

[illegible]

مکتبہ اسلامیہ

[illegible]

[illegible]

مقدمہ

[illegible]

۱۴۴۴

[illegible][illegible]

[illegible]

Wij

[illegible]

قسم

[illegible][illegible]

[illegible]

نادر

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

5

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و همچنین راست گفته **او تکا مرلی** که بکسر یا و اعا و لام بمعنی راست شدن کار را باشد و او بی صیغ وین بیغ یا لام استقامتی را یابد و **او تکلمان** که بکسر تن و لام و نغ کان بمعنی اصلاح ماه به شدن و محقق یافتن و التیام یافتن و ترک یافتن گوشت کاف کویند **او تکالیدی** به شده **او تکالویدی** به شدم **او تکالی و** به شدن و بدو و تکالو بمعنی داخل و مصدر رفتن می یابد **او تکالامیدور** به نشود و نشسته است **او تکالغان** و **او تکالو غا** و **او تکالو غان** به شوند و به شده و بمعنی مصدر هم می یابد **او تکانفیل** مصدر غلب انفعال **او تکلمان** و **او تکمالانفیل** مصدر غلب انفعال یعنی **او تکالینک** و **او تکالینکیر** و **او تکالینکله** جمع غلب انفعال **او تکالمانک** و **او تکالمانیک** و **او تکالمانک** جمع غلب انفعال **او تکالمان** و **او تکالمانین** به شدم **او تکالامین** و **او تکالو امین** و **او تکالو امین** و **او تکالو امیر** به شدم و بمعنی داخل و مصدر رفتن هم می یابد **او تکالامی** به شدن و نشستن **او تکالامین** از به شدن و به شدن **او تکال بولمان** و **او تکال بولمانس** و **او تکالان بولمانس** به نشیون شدن **او تکالالمانس** به نشیون شدن **او تکالانکلا** به شوند و بدو و تکالو هم مستعمل **او تکالای** و **او تکالای** به شوم و شود و غوی شده **او تکالان** و **او تکالانهر** و **او تکالانهرین** و **او تکالای و تکالای** و **او تکالای** به شوم **او تکالانی** برای به شدن و تاب شده شاهد عدلیه بافتنی اول شعر کیلکاج کوینکول نا زایی نا و غنی و تکالانی به هر لحظه با د و اغتیل که دلفکار معین هنوز **او تکالانج** چون به شده شود **او تکالانجی** به شوند **او تکالانجی** و **او تکالانجی** و **او تکالانجه** تا به شدن و بقدر به شدن **او تکالانیم** به برخایر شدن **او تکالانفک** به برخایر شدن **او تکالانفی** به برخایر شدن **او تکالانفوری** به شدن **او تکالای** و **او تکالانکلا** و **او تکالانکلا** به برخایر شدن شاهد عدلی اول شعر کوینکول یزدن و پیش و سحر این را یامانده ناله و ضالیان نویدی وین اول زخم لاویر کوین **او تکالای** دبی و له **او تکالان** که اولس فرقت کرده **او تکالان** و **او تکالان** به بخت هر یکی شای **او تکالان** و **او تکالان** به شدن و به شدن و به شدن **او تکالان** به سکون و بخت و کافجی بختی روی و زویدن و دلفت جغای **او تکالان** کوین چنانکه مانوس شد **او تکالان** بختی روی به شدن و دلفت جغای **او تکالان** کوین **او تکالان** به شدن چنانکه فضولی کوید با لاه و لاهیه **او تکالان** به شمر چرخ پیاد ابله هر دم کویر از در زخم به هیچ پریم

[illegible]

مختار غفران که از آن نوازی کند

فونکلویرنی

اورنگزیه و دیار اصفهان
در وقت قیام در آنجا
در آنجا نیز در وقت
در وقت قیام در آنجا

[illegible][illegible][illegible][illegible]

خوابند آید باستاند از نیکو بیخارج همون و حرام صلی شد چنانکه در دنیا ای محبت
 در ذکر خواجه احمد سحرش کوی که از اسلان تنوہ فی الآلا با یکا فویو
 او فی بیک با سر غرق قبا و توردی **بام** بیکون یا و کراچی فرشت
 معنی قدیمی باشد چنانکه در مجال الفایض در وصف جبر جبر و جوی
 کوی که آتا با دین بود که نیک بامری ملک خوشامد **بام** بیکون
 یا و زای هموز و کراچی معنی محرف باد غیاس است و ان نام و لایق است
 از توابع هرات که چته انجا در کمال و فور است چنانکه کوی
سرا غریب نیک پله نیک لیک تالاشور چته او یا الماس اول
 آغری آجوق **بام** بیکون بیکون بیکون **کوری بام** بیکون
 جند باشد که انرا با ی خاستون نیز نامند **بام** بیکون
 نام جبر کول خان بنا و غوز غاضت و بلغت غول معنی پر رفت
 باشد **بام** بیکون بامری جبر و وزن سایه معنی چیست
 و زیون بیکون کوی رسد سکندر و در وصف فحت کوه کوی
سرا کوی و جنوب کوی سید بیکون بامری **بام** بیکون
 نیک استیاد سیر و در معنی بامری مشترک است
 و بامری معنی قدیم و بیکون بیکون بیکون بیکون
بام بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 بود و ویم نام چهر و ویم کوز خان بنا و غوز غاضت سیم
 نام فرقه ایست که خود را بعد از ایل قایم بخاطر اصفی چکان
 می نامند و منسوب به بیکون بیکون بیکون بیکون
 نام و ویم معنی و ف که انرا سوسن کوی سید چته تمین بدن و تقوی

صبرنا غشت چون تلخ ان غیر مستمات از برای توضیح بیان شیرین
 است ان شیرین بیان خوانند **بام** بیکون بیکون بیکون
 علم کوی که را کوی و نیز قضا بیکون بیکون بیکون
 تازی نصب کنند و اسبی که کوی و را سیرد کوی بیکون بیکون
بام بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
سرا بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 خلعت متینک سر و و انیم هر دویم نوعی از بیکون بیکون
 نشیبه میثاق عارف افغانا زکرت باشد چنانکه در مقاله شایع
 از حیرت انرا برادر در وصف خود میسایان کوی **بام** بیکون
 ناز و موس دین کتان فاجی موس پر مکر دین کتان بیکون
 دیما شیم دیکیل تیر لیک آتید ابیرم دیکیل **بام** بیکون
 مع الکرم مادیات را کوی و اسر بیکون بیکون بیکون
 معالج از ان و ابید نامند **بام** بیکون بیکون بیکون
 کوی **سرا** بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 و انرا سوبیل و سوبیل **بام** بیکون بیکون بیکون
 فلفل باشد **بام** بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 برهان قاطع بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 تاج مدرا ناستاندا ز قیل خور و سید و امثالان و مجازا
 مدرا هم خوانند و انرا او بیکون بیکون بیکون
 و بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
حرف البام بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون

دویم الیام یافتن زخم و جرح است سیم ساخته شدن و انجام یافتن چنانکه در
 سیمه میان در داستان خبر کوی **سرا** بیکون بیکون بیکون
 کاجدا جهدا بیکون چهارم بیکون بیکون بیکون بیکون
 کردن **بام** بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 کریم **بام** بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 چنانکه معنی اخیر کوی **سرا** بیکون بیکون بیکون
 دیدی بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 میشود و بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 یومای کیر بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 را و بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 سکندر می کوی **سرا** بیکون بیکون بیکون بیکون
 کوی بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 ساخته نمیشود و شدن است و بیکون بیکون بیکون
 نمیکند و بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 و الیام بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 آمدن و اعتماد کنند و اعتماد کرده چنانکه شامد بر اولر معنی و سید
 در لیل بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 و همان معنی فرما بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 همو ساری بن بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 میزدن را ریغ بامری مکر است که رمضان دین بیکون
 فرصت قلیانیشی چای غیا بیکون بیکون بیکون بیکون
 غلت

نیکست نا بیای و معنی صد هم می آید **بام** بیکون بیکون بیکون
 و ساخته شدن و بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 کوی **سرا** بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 فعل امر بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 علی الاکول **سرا** بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 کون کول بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 نکاش باید **بام** بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 خاسر کوی **سرا** بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 کیم بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 مخاطب بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 معنی خاسر کوی **سرا** بیکون بیکون بیکون بیکون
 کوی بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 مهم بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 غیرم و الیام بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 میکم **بام** بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون
 سیم و سیمه میان دیکون بیکون بیکون بیکون
 باد و ویر بیکون بیکون بیکون بیکون بیکون

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰

[illegible][illegible][illegible]

بوكو ورنه

[illegible]

جمع مخاطب انفعلام را تا پنهانانک و تا پنهانکار جمع مخاطب انفعلام می تا پنهان
 تا پنهان سرین منظمین تا پنهانین و تا پنهانورمین و تا پنهان درمین و تا پنهانولام منظمین انشاهد
 علی انشائش شعر تا پنهانورمین انشاد را هم که در تینا را معنی کنیم بکنار که نوشته جان و همی در المار
 اضطراب تا پنهانان و تا پنهانسان و تا پنهاناسمین بطی چنانکه شاهد بر ذایع و در نظم نظیر هم گوید
 که نفس امر در بار چرخ که تا پنهانی می یوب کجی بو تو ن لولک تیرا سانک سیغای می یوب کن تا پنهانسان
 منظمید و بمعنی فاعل و مصدر متعصب می یابد تا پنهانسانکنه بنظمیت تا پنهانورمکنه بنظمیت
 تا پنهان و تا پنهانین و تا پنهانش طین تا پنهانشان نظمیت تا پنهانشانولای و تا پنهانشینبولغ
 تا پنهانانک لغز انطیقا تا پنهانطیطان چنانکه در دست سکنده دی و دقده بکتاب گوید شعر طلب
 یو ایما تا پنهانین مانع و دشوار منزله یقما کنیا تا پنهانی و تا پنهانین بطیم و بطید و بطین طین
 تا پنهانق و تا پنهانغیر و تا پنهانین و تا پنهانل و تا پنهانینکن بطیم تا پنهانل و تا پنهانین
 و تا پنهان تا پنهانج چون طید و بطید تا پنهانغیر طین تا پنهانغیر و تا پنهانغیر و تا پنهانغیر
 طین و بعد و بطین تا پنهانانک بعد در که توب طین تا پنهانغیر و در خواهد طین تا پنهانغیر
 خواهد طین تا پنهانسلار و در خواهد طین تا پنهانغیر و تا پنهانغیر یوق بنجم طین تا پنهانانک
 و تا پنهانانغیر یوق طین نمکنه بنجمه بود تا پنهانغیر یوق طین تا پنهانی و تا پنهان و تا پنهان
 تا پنهان و تا پنهان طین تا پنهانغیر و تا پنهانغیر و تا پنهانغیر و تا پنهانغیر و تا پنهانغیر و تا پنهانغیر
 در میان و در فرق گذاشته و امتیاز دادن تا لغز و فرق گذاشته و امتیاز لازم تا لغز و تا لغز
 فرق میگذارد و امتیاز میدهد و تا لغز یعنی فاعل و مصدر هم می یابد تا لغز و تا لغز و تا لغز
 و نکند است و امتیاز عمید و نغاره است تا لغز و تا لغز و تا لغز و تا لغز و تا لغز و تا لغز
 و فرق گذاشته و امتیاز دهنده و داده و بمعنی مصدر هم می یابد تا لغز و تا لغز و تا لغز و تا لغز
 و موافق روی سوا تا لغز و تا لغز و تا لغز و تا لغز و تا لغز و تا لغز و تا لغز و تا لغز
 بسوزانید تا لغز و تا لغز و تا لغز و تا لغز و تا لغز و تا لغز و تا لغز و تا لغز

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و صحبت ایمنی نیکو کار دانیب و زینت دایمی و نیزه مشنوی در وصف سید حسن کوی **شعر** جمال امیر نازک
باشی نماید بدین کلام **الامیر** اقش و قش خوشید دیک ششم امیر از فرید آمدن باشد و دباوسی سر مدعی دارد
از کثرت و توانایی دین یافتن ستم خورک بعد احتیاج دان تحقیق نوشته است و توفیق فیه که جماعت
معنی بدین هم نوشته و شیئی یک یعنی بقدر و غیره و زوچاست روز چنگد در تاریخ باری در وصف جو کتا
شک به اندک و راست که حاصل در شیئی ایک یولد و **نوشته** برودن و نوشک حاصل صد دروشامه اصغر
کس و دست داسم هر هوشه از برای نسیاط و لغای که در وقت خواب و استراحت کسب کنند و توفیق فیه که
جماعتی که تحت نوشک و داسی شمرده و معنی نیزه نوشک و توفیق برهان فاطم گفته که بعضی بخوبی
بود که عبارت از خفای باشد و معنی همو ایدم نوشته و صاحب موفید العضا که بنای فایف کتاب خود را
بر لغت عربی و فارسی و ترکی گذاشته و نوشک و داسی را که در ترکی جمعی که راست و از این پستی بخوانند
نوشک خوانده و نوشک را که در ترکی جمعی که نیست معنی که بر نوشته و توفیق برهان قطع نیزه نوشک و العضا
ای معنی را ذکر کرده بد تحقیق خوازی که در شتر که بعضی نوشته اند **نوشکر** معنی مغلوب و افزاده باشد **نوشک**
کلین حمام بود **نوشکر** چهار معنی دارد اول معنی وسیع القدر باشد و دوم بالماز معنی توغذ و صیم و نیزه
مده استمال شود چنانکه در تاریخ الملوك و در ذکر اورش که با دغا هلیق تخی و از او سر دی چون آندین اول
و نیز نوشک و ایرای و ایرای لافه آنگین خدمت قایم کیلوا بر دی ستم معنی چاشنگاه و نیزه و زود و رویت
از نوشک و ناند چار و گویند نوشک و نوشی یعنی هست بهمت چنانکه در شعر شیرین کوی **شعر** با ب
قورغانی دایق و خیل نوشک را قیلد بالرو نوشک و نوشی قیل **نوشک** حرف و دلف نشکر معنی سوراخ
بود الشامد علیه **شعر** قیل اویدن اولش نوشک و نوشک ناغری بوطر فزاد که در و نیزه و در و لکی
نوشک و **شعر** که کوز آچماں که بر کپی آتیب ناولد فی شوب قایان که آتیب جان و کو کتوم ایچ نوشک
اکبر این کلمه که حاصل صد است بغم تا نیزه تسلیت لیکن صد و دوما بی معنی و شقات یکسر است
معشود و بقم تا صبح نیست **مع النین** و **الشفقات** **نوشقانی** دو معنی دارد اول زایب الشامد علیه **شعر**
سرودین بولسا بوشکند انکار یک آنکه آن ارماس تو خانی سیر سوز کارش دیک او غول و نیزه جازایفه

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

بسته و سرده شد و تو کای یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
بسته و سرده توان شد و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
و شوی و شون و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
برای بی بی و تاج بی بی و برای سرده شدن و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
و بر بند و چون سرده شد و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
و بقدر سرده شدن تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
و در بی تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
و سرده خواهد شد و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
شد آن ملک خواهد بود و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
و سرده شود و چه شدن چنانکه شاهد بزا اقامه نماید و در تاریخ باری و وصف تمام ملک و است که
ایمخ هو الود انما عین برین یولغای کیم با وود و دیک کیش سا وود عین تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
بر بند و سرده شد و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
تای و از کون کردن تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای
عمل و صد هم یاید تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای و تو کایا یولغای و تو کایوب یولغای

[illegible][illegible]

[illegible]

سورج

[illegible][illegible]

مشقة

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

جنک کیم ایلی عمارت سین چکار هارمون ادا اولوقن بھان قاطع ناسی محمد ووشند که شیری باشد
که هوشور اوردن زیار نکند و باشد دوم جمع بزرک و عظیم باشد چنانکه گوید **شعر** بار کلاه
مرقع فامعنی قاجان قیلاعی جاده پوه نینک و نکلی کچک در کو اوردن هر یکی **شعر** سیم کفی
و سفینه رانامد چنانکه در مرخرد شیرین گوید **شعر** ایک بون چونک حدیض هر یکی کینک
ملک چونکی تو تایین نینک **شعر** قمره تیری لعلیک چهره فریادی ایک تیرا هزار کون قالیب
ای چاهام اوتر بیکه **شعر** و بشمار اوبند و آواز تجلیت و ساربه یونک نماند و بشمار یونک
نظم و نثر خوانند چنانکه در سدا سکندری در مساحت دریا گوید **شعر** کیم کیم اولاد ارفا
قولوب **شعر** سفینه بولوب دیما کینک چک اولوب **شعر** و اطلا و این اسم با الحار باز باند متزک **شعر**
باجم بھی و فتح نون بهار نه بلفغ مغولی مثال بود **ع اولاد جوائن قول** بفتح و او وضم همنو و سکون
نون بلفغ مغولی سمت چپ بود که بجو نغمه اراش تها مراد **شعر** بکار بکون نون و برای جمله فتح
عنین **شعر** محرف جوائن قول باشد بلفغ مغولی یعنی سمت چپ چنانکه در سدا سکندری **شعر**
جوائن امار مغرب ایلی پر ساری **شعر** با ناساری و طاسی و یوری **شعر** بضم و او و سکون
فهر را اوبند و بفتح جیم هم یا یعنی مستحلت چنانکه شاهد آن در ذیل جیم مضفحه نکاتر اراش باند
مع الیام الشقائق جوائن و جوی نافع یا شباع ضمه و سکون یا یعنی طرف و نابود کردن یا
و باجم بھی معنی کم شدن بود **شعر** و **جوی نافع** یا **جوی نافع** یا **جیم بھی** بضم یا و سکون نون مراد **شعر**
باشد بمعنی کم شدن و صیغ آن موافق شاول اشتقاقی باید من **شعر** یا **جیم بھی** یا **جیم بھی** یا
یا و سکون نون حرف چون باشد و آن نایمجه است **باب الکسرا مع النون** یا
جیم یا و آن متزک جیه باشد چنانکه مذکور است که الحجه نوب معروف و الذرع و برکی بمعنی
الحد و پوشیدن باشد و فاعلی جیم بمعنی یکلله مرکیب نوشته که مرسان بر
انلانند سهو کند **شعر** یا **جیم** مع الی و المله صوای غناک متزک باشد و بابی بھی اسجرا گوید
که کاهای نیک دیکو در اعضا داشته باشد **شعر** یا **جیم بھی** مع النون و دل و فوجیه بود

سالماني و ساعلا لنگه ج و باريك
ساغالي ابراهيم دنده ذره شعور

[illegible]

۳۴ **سونا** یا **مین** و **سونا** یا **مین** و **سونا** یا **مین** است میثوم الشاهد علی الثالث **شمر** هر چه چای بودم متشن
کیم بغال دیم: رطل امیدی دانی تا بنام **سونا** یا **مین** و **سونا** یا **مین** است میثوم و بعضی داخل مصداق
منفی هم می آید **سونا** یا **مین** و **سونا** یا **مین** است **شمر** خنای که در سکه سکه می در و چه کوی می دارد
اسکند کوی الشاهد علی الاول **شمر** او کور شا ای ای اقصا چینی نابیب: کلیه کاه و زو کاه و **سونا** یا **مین**
سونا یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** و **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
تواند شد **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
شوم و شود و شود **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
شوم **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
ست **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
دین و در است خواهیم شد **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
سونا یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
سونا یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
سین فانی دانی تا بنام **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
اشفاق **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
کزی شد و **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
حیی و ملحقه بود که بدان **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
سین و سکون نوبت آید و **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
سونا یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
کرم **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
سیراب کنند و سیراب کنند **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
از فعلی **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است

لحن **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
سونا یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
باشد انوشک آت **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
سیراب توان کرد **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
کم و کند و کند **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
بای سیراب کردن و سیراب کردن **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
سونا یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
سیراب خواهند کرد **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
سیراب کنند **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
سیان پارای سکون و اشفاق **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
زین و خشک شدن آب باشد که از اربعه بنحوت گویند **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
سما یا کلیل که تا که: سین هم از لای جان کور سای **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
لور بعضی داخل و مصدر هم آید **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
می آیند **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
لیکن **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
و **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
و **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
شاهد بر آن است در زیادت **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
و **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
لا **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است
شد **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است **شمر** **سونا** یا **مین** است

[illegible]

دوزخ

[illegible]

بفتح دای باورده بنهای بایل ضعیف را گویند که در گذار آهباد ویداشاه علیه **شعر** کز نوا یلک
دب ازل شکسته دینا یاس عیب قیالما بدیل اولاس و شکسته پر غم و موافق قرضل جهان که غم و غم و غم
سرور باغ دسی یعنی شکسته که کوه و این سرشار حکیم اسی شاهد آورده **شعر** یک گشت مرغی جو بلکن تذر و
هین جاست در پلشمید و غم و مولف برهان قاطع معنی مراد و قلم نوشته **مع اراء المحبر غانان** غانان
شش معنی دارد اول دب طایفی بود چنانکه در قصات گوید **شعر** که و طاب قایما نوره طبع بر اوس اولوغ
غاد افند ز غیب کیم روح غدای نیل غانانی موندین هم اولوغ لیماس مناسب دوم بر کاههای پهن رانامند سیم
توب دهن فرائح را گویند چهارم طایفه سوار و زکمان قره خور یا در وقت نزول لشکر بدین اسم را می نامیدند
پنجم با شکلی است از غلامان روس ششم نام پادشاهیت معرف از سلسله مغولیه که در بلاد ایران سلطنت کرده
بشراف اسلام مشرف شد و پادشاهی سلطنت دوم در عهد اوانقرض یافت و او پسر دغون خان بن با قاق
بن هلاک خاست و شش غانان نیز بنام و مدفن اوست **غازیاخی** که ابیات که آنرا بلفظ نوری اظهار می کند
و شبیه است شاخ و او بچکان غاز و آنرا تحت سیار نیزه و نیزه و بغایت تلخ و محلا دراج و حال آلات متغیر
و صفت سلا و صفت کرده شانه است **مع الثنا بالبحر مائون** بلفظ معقول یعنی تلخ بود **مع الهم علیه**
بسکون لام و فتح عجمی معنیست و گوناوا باشد و عاری از ریش و ریش و او با شر گویند **شعر** بفتح
لام و کاف بهاره کلبه جو را گویند که در دشت در ساخته شود **مع الیایان** بسکون یا عجمی نام و در
نزدیک دشت قجاق که ترهای آنرا تحت و راست رویانند و شکند و عری معنی گویم باشد چنانکه در قاصد
آمد که العبد از اهل الکرم **مع الثنا** بسکون یا فتح عجمی اول و کسر ثانی خد متکاد حرم را گویند چنانکه در تاریخ
با بری در بغداد اهل حرم سلطان حسین میرزا مذکور است که فلان غوغیه می بیند و سره سید بن بکر لیل و سره
سینه تو قیلدی **شعر** بسکون رای قرنت برورن برصدی غریب دل و صباغ بود چنانکه در سق
سکندر در وصف بهار گوید **شعر** او تو به بر نریند بن جوانانه ابر قلب نر آه که غزن هر نور بدین تو
ناغ از ناله حاجت شکلی دین و بیند سلسله و عاریست و معنی دارد اول بآمدگی که در اعضا بهر رسد دوم باد
فقر را گویند و بر هم و معنی دارد اول هر چه رسد را گویند غوغا و پیشانی سید را خواست خدمت و نام معنی
هفت

[illegible]

[illegible]

219

[illegible]

219

[illegible][illegible]

۳۷۶ اطلاع اراخوردن باشد و با نایب یعنی تقدیر کرده و خردن **تا** یا ایمنی ظاهر بود و نیز اوست از امانده و محصور شدن چنانکه
کشت **تا** یا یا خورده را گویند و با نایب یعنی تقدیر کرده و خردن باشد که از چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
سکندر و در مصعد اسکندر گویند **شمار** چنانچه هم از اختراع ایلادی قیاس از چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
و فتح نایب شربت با لغزشیده و دامنه عصمت برین بود چنانکه در تاریخ با نایب یعنی تقدیر کرده و خردن باشد که از چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
ابو و بنی علی است که در حدیقه اسب هم میرسد **تبتان** محرف خفتان باشد و آنکه اسب است که در و طوطی چنانکه در در چنانکه گویند
شمار ای که با نایب شربت با لغزشیده و دامنه عصمت برین بود چنانکه در تاریخ با نایب یعنی تقدیر کرده و خردن باشد که از چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
محمد و نایب و طوطی و عصمت نایب شربت با لغزشیده و دامنه عصمت برین بود چنانکه در تاریخ با نایب یعنی تقدیر کرده و خردن باشد که از چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
تبتان محرف خفتان باشد و آنکه اسب است که در و طوطی چنانکه در در چنانکه گویند
تبتان نام و شتی است معنی که چنانکه در حدیقه اسب هم میرسد **تبتان** محرف خفتان باشد و آنکه اسب است که در و طوطی چنانکه در در چنانکه گویند
تبتان آقا از اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
یا شربت با لغزشیده و دامنه عصمت برین بود چنانکه در تاریخ با نایب یعنی تقدیر کرده و خردن باشد که از چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
و فتح نایب شربت با لغزشیده و دامنه عصمت برین بود چنانکه در تاریخ با نایب یعنی تقدیر کرده و خردن باشد که از چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
نام خاد و برسان عوام به چنانکه از اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
در آفتاب پادشاهی کرد و بنی نام طایفه است که از اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
از نسل آن پسر و نام به بنی که از اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
مسطور است که از اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
شده بود و در اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
آخر چنانکه پسر چنانکه از اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
با در اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
مخاطبات محققان بود و با نایب یعنی تقدیر کرده و خردن باشد که از چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
داود کا و روشنی از اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
هاتن قابض و غایب یعنی کسبه بنی که از اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود

لیکن

لیکن کا جان مستقیم است و در و با استعجال شد **تا** یا یا خورده را گویند و با نایب یعنی تقدیر کرده و خردن باشد که از چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
تبتان محرف خفتان باشد و آنکه اسب است که در و طوطی چنانکه در در چنانکه گویند
تبتان آقا از اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
یا شربت با لغزشیده و دامنه عصمت برین بود چنانکه در تاریخ با نایب یعنی تقدیر کرده و خردن باشد که از چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
و فتح نایب شربت با لغزشیده و دامنه عصمت برین بود چنانکه در تاریخ با نایب یعنی تقدیر کرده و خردن باشد که از چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
نام خاد و برسان عوام به چنانکه از اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
در آفتاب پادشاهی کرد و بنی نام طایفه است که از اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
از نسل آن پسر و نام به بنی که از اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
مسطور است که از اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
شده بود و در اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
آخر چنانکه پسر چنانکه از اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
با در اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
مخاطبات محققان بود و با نایب یعنی تقدیر کرده و خردن باشد که از چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
داود کا و روشنی از اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود
هاتن قابض و غایب یعنی کسبه بنی که از اخبار چوب و چغندر و شمشیر و سبزه را بدان و در کندن چنانکه بود

شمع قاطعه بولای او بولک مضیق ایچر ایتدک خوش ادا کجاس کیم وادی نفا کو بنام ییغری بیلد ولیل قاجار بیگ
 قاجار بیگ کزینده قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 کیم بود که آن ایچر بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 قوت بیگ
 اولدند و کان قوت کیم درین روز سارین قاناز انزلی بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 و انزلی بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 در وقت طغیان سیرل کزینده بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 مع الاصله قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 شود قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 انزلی بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 میکر قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 و کزینده قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 چون میخیزد و بشود و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد
 میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد
 میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد
 لا قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 ایزد قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ

منه بجز

مستعمل نیست قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 کیم بود که آن ایچر بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 در این شهر قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 انزلی بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 میکر قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 و کزینده قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 چون میخیزد و بشود و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد
 میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد
 میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد و میخیزد
 لا قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ
 ایزد قاجار بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ بیگ

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

وایلد غنیک کیم مکاید فاماد و قیروش و کله **شمار** اول کل هر یکی **شمار** ایسک ما بدم نو عی قنار دی هر که کله
قیوشیم و سیر تا ده و سید را نیز باید که هنر داشته باشد و قیروش بود که برای باغست بر پوست نرند **بکین**
بکرتا و کاف نام نیت از توران **قمر ناول** نود و دو گوید شاه عدلیه **شمار** قمر ناول نادر و ایوهان کچر
لاوینک: ایلکا جی طاهر کچر سین ایسار نیز اعراض **قمر ناول** نام برنده است شکاری از جنس ابرار از هر که
که او باشد نامند **قمر ناول** بکون را و جیم و کس غین نه طعام بود که در زور دیک و یان شود **قمر ناول** بکون
رای مهله و رای جید و کشف نام طایفه است عظیم و ازاله که در دست شما است که در اند و مساک ایسان
از واضح صعبه است و در اغوز نام و کمر است که از قبل خان چله و د و پیر داشت هر یک در صراحت و ک و کند
بهرای از اطلب علم و جز نادر ایسان بعد از مدتی که چنانکه از ایسان ندید که هر چه و قمر ناول
شدند **قمر ناول** عد چله و گویند و نیز نام او و قیوش از او ز کیک و مار نیز را شنیدیم **ماک و قمر ناول** ایسک
از شرات الارض که از ایسک و هر را با و بهر مشط **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
مع الارین اهلستین یعنی تپه بپه و بلند می بر بلند می چنانکه تاریخ با هر و مذکور است **قمر ناول** ایسک
و می یعنی شنبه است **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
منبع بر سر کوه و سیم و مردان ناحیه سیاه اند و اهالی قمر نیز را اس کردند و با سر قمر نیز را نیز
مشهوره است و قمر نیز بلخ غولی چله و را گویند **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
قمر ناول ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
که بر و آیم با خالت و هر یک ایستاده و هر یک در راه چله شده و صلابت هر سانه باشد و چون کشی با غامد بشکند
قمر ناول ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
خوابدین افان هر که قمر نیز بولی ها نا کیم و شمس و قمر نیز حاصل بود و قمر نیز و از بهر فی و در الصباغین
گویند **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
مذکور شد **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
توت و نهان کیم ملاقاتی لایر شلک کوبه ملالت میگوید و زوله **شمار** قمر نیز و کشت فی لیل و عجب کنور

خیزند

خیزند و اوقات قمر نیز و نیز در سینه ستاره و در استان چهارم در قصه مسعود گوید **شمار** بویا ک و سودا و کچر
کود و هر و هر و یان قمر نیز هر یک **شمار** ایسک **شمار** ایسک **شمار** ایسک **شمار** ایسک
عمر و ایسک **شمار** ایسک **شمار** ایسک **شمار** ایسک **شمار** ایسک
که مابین لشکر و شهر قمر ناول واقع است کوبند خصوصا و مصاف آن ایسان از بد و انانته هفت و ده راه است
نام طایفه است از کانی جبارم بلخت و غولی یعنی بسته و مسدود آمد چنانکه در تاریخ مذکور است که تا ایسک
بجای است و منقول قمر نیز یعنی بسته گویند **شمار** ایسک **شمار** ایسک **شمار** ایسک
سکندر و در وصف شمشیر او شده که **شمار** ایسک **شمار** ایسک **شمار** ایسک
شمار ایسک **شمار** ایسک **شمار** ایسک **شمار** ایسک **شمار** ایسک
باشیم فی قمر نیز ما کور کاین ماسه و هر یک از قمر نیز و قمر نیز و قمر نیز و قمر نیز و قمر نیز
فصل و مصدر هم محال **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
الشان **شمار** ایسک **شمار** ایسک **شمار** ایسک **شمار** ایسک **شمار** ایسک
قمر ناول ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
جمع مخاطب از فعل امر **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
قمر ناول ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
سرخ شده ما سر **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
قمر ناول ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
سرخ شده و بدون نکرار هم مستعمل **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
قمر ناول ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
قمر ناول ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
شدن و بقدر سرخ شدن **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک
قمر ناول ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک **قمر ناول** ایسک

[illegible]

شاهد علی الثالث بالعمی لشاقی **شعر** جاننی دیدم ای بیایغده نشار
 ایتهای لیت ایو ساس اوردی کورنکا کورنکا جند بوساغ و باغ صیغ بری سیاق بنا
 نون اشتاقی **ع** یاد **کور و شکار** بضم الی مع الشبن یکدیگر دیدن و ملا
 فات کردن چنانکه گوید **شعر** کور و شما کیمیا اگر ملا منقبت بولغای
 وصال طوبی حبت بیلده کیهیم **ع** کور و **شور** **کور شاد** و ملا فاش کینده
 و کور و شور یعنی فاعل و مصدر هم می آید چنانکه معنی مصدری فرماید
شعر پابوسینی ایشان مکی ای شاد بلخ اشکی بونرا ایلر دیر کور و و
 شور چاغدا میو کور و نون **کور و** **ش** **کور و شکیل** مفرد مخاطب از فعل امر
 چنانکه در خانه سد سکندری گوید القاهد علی الفتاقی **شعر**
 کور و شکیل باری پرله حورمت بیلده دیر و لما غیل سوزد اجران پیلر
 و باقی صیغ برین فخر باشین فرشت اشتاقی یابد **کور اشماک** با کاف جمعی
 و فتح الترامع الشبن معنی کشتی گرفتگی باشد **کور اشور** و **کور اشاد** و کشتی
 میگرد و **کور اشور** معنی فاعل و مصدر هم می آید **کور اشکا** **کور اشور** **کا**
کور اشاد و **کا** ن کشتی گیرنده و کشتی گرفته و معنی مصدر هم می آید
کور اش **کور اشکیل** معنوی مخاطب از فعل امر **کور اشما** **کور اشماکیل**
 مفرد مخاطب از فعل **کی** **کور اشینک** **کور اشینکین** **کور اشینکلا** جمع مخاطب
 از فعل **کی** **کور اشامین** **کور اشورمین** **کور اشادومین** **کور اشورام**
 کشتی میگیریم **کور اشما** **کور اشماورمین** کشتی میگیریم **کور اشعب** **کور اشینان**
کور اشیدیش کشتی گرفته **کور اشیدین** کشتی گرفته اش را **کور اشیدش** **انک**
 کشتی گرفته **کور اشیب** **پنر** **کور اشیب** **ن** **پنر** کشتی گرفته ایم **کور اشاس** کشتی
 خنجر و **کور اشاس** **کشتی** **ن** **کور اشاس** **پنر** کشتی **ن** **پنر** **پنر**

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

۸۵ م چنانکه در سده سکندری در وصف کوه یا جوج گوید شعر یکی یوز انکا
صاف و یا لمان قیا: نیند یو نمای اندین پنچون کیم یا و له شعر بر لوب
اشکارا ارا سیدا اول: و یه ایکی یا لمان انکا ایکی قول ییلن بفتح
لام و سکون نون در حرف خیره را: کوبند وان پارچه الوان باشد
که بزمیده بود و نه چادر و وزند یالی بو و زن غایه بتو یک
رومی بد و معنی آمده اول موی و کردن و یا لاسب و استلا
گویند دویم کنار و در خانه و ساحل دریا را نامند که در اینجا
عجارت و سراساخته باشند یا لین بکسر لام و سکون نون دو معنی دارد اول
شعله آتش باشد انشاهد علیه شعر عشق دین کویشا نیم سو
ما سبب: کویشا خاشاک یا لین دین نین عجیب: و نیز در سده سکندری
در وصف یا جوج گوید شعر باوریا غزید ایتلبه ایت دیک یا لین:
عدد داو په ایت توکیدین قایلین: و مؤلف رومی یا لین را در
این شعر یکتا لین با تایی قرشت خوانده و در حرف تا، مقفوضه
و کو کرده و یکجا یا لین در حرف یا می خطی نوشته و در
صرد و جا یعنی خسته شدن و زیان در آوردن سک تصور کرده
و شعر مذکور را شاهد آورده دویم اراست از زبان در آوردن
سک و اشتنا را لیدن و لایه کردن چنانکه شاهدان
در ذیل مصدر یا لیتفاق گذاشت یا لین لیغ یعنی افروخته
و مشتعل چنانکه در خبر و شیرین گوید شعر قلبت تار و ره
افکن نین نشانه: آتینک دیک ایتی ضرها دیگانه: که او
لفظ تار و ره نین او ف: او شامتی

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

51

[illegible]

[illegible][illegible]

مغنی بکسر تا بدین معنی جامع معنوت **عظیم** بر هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
صلی الله علیه و آله و عظم و عظیم در عظم **عظیم** که در کتاب است از ملک عظیم **عظیم** که در هر چیز و معنی عظیم و بایستد و بایستد
چنانکه گوید شعر که **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
مال چنانکه در داستان چهارم از سید سبزه گوید شعر که **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
تعلیم معلوم از سبزه فایده می باشد **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
عظیم در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
از آنکه **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
از آنکه **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
عوان متوسط و واسطه خود چنانکه در سوره **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
و شتر بر دام نامند **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
هر چه در حرف **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
نوع خطی است **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
روشن تر از مشرق شدید و عشق **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
نوازی که در یک ایام یکی **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
حکیم اسدی گفته شعر که **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
چون در دیو بجای نیش کینه **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
عزم غریب و درویش **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
و سید عیسی شاف **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
و نیز معنی **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
اسبان بر سر هم نهانند و آن کار را **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
فرمودند چنانکه شاهان و کاتب در دیوانه و نوشته شد **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی

بر وزن قوی بر این نیک و در وزن هلو بر این هم چنانکه گوید شعر **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
جمع غنیمت و آنکه **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
از آنکه **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
قال **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
حرکت داده و فرمود **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
ابا **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
باز نیک **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
باقی **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
فرج **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
فرط **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
نام ستاره **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
حریف **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
گویند **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
و شاور **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
گویند **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
خبر **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
زاد **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
مستوم **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی
یازید **عظیم** در هر کار و مقبره راه نیک **عظیم** در سحر و جادو و **عظیم** از مال و الله و نور الله تعالی

[illegible][illegible]

منظومات سبعة ملاجی است **هلا** ای همان جامه هلالی است که در حرف جیم مذکور شد **هال** شبهه و نظیر **هات**
هم برده ایون مبارک و خجست **هپای** همراه **هتک** هر قنار **هه** معین و در ستیاه **ههنا** هوا **هوان** ذلت و خواری
هوج محلول و کجاده **هوی** افتاب **هوی** صداییت که قلندران و درویشان در وقت طلب میکنند **هوت** تا
هیرمند نام رودخانه است عظیم که از حوالی قندهار میگذرد **هینه** علتی است که بیهوشی استلای عمل میبرد
هیلاج لغت یونانی است و معنای چشمه زنده گفاستوان با صطلح میخیزد و گیل جسم مولود است چنانکه گفته
و لیل روح بود و آنرا که بانو هم گویند نام کتابی است از تالیفات شیخ عطار **هیو** جوهر پست که صورت قمار بازی
هیون شتر و مؤلف برهان قاطع بمعنی سبب هم نوشته حرف **ایا** یا **یاسج** بوزن خارج بیگان و تیر بیگان در یاقوت
مذاب کتابی است از شرباب احمد **میر** اسمی که در منازل از برای چای پاران و قاصدان بسته شود **یاه** سحر هرزه
و بهیوه **نیاب** خواب **یتیم** نام مجنون طراری **یتیمانه** طراری **شرب** نام مدینه طلیب **ید** بیضا عبارت
از دست حضرت موسی است که با عیاز از بغل حضرت مانتد پیچ افتاب ظاهر میشد و نیز گاهی است از دست فایق
بابع در هنر **برقان** نام از او معروف که برب غلبه صفر اراض میشود **یغما** تاراج و نام شهریت حسن خیز
در ترکستان **یکوان** اسب **یکفن** کسی را گویند که در فن خود استاد و ماهر باشد زیرا که کسی که اوقات خود را صرف
فنون متعدد کند بر تیر کمال هر یک نمیتواند رسیده اما در یک فن محتملست **یلدا** شب اول جدی که طول یابی
سال است **یلده** رها و کچ و کی وزن فاحشه و بهیوه **یمین** برکت و سعادت **یوج** افتاب **یمت** الکتاب
بحول الله تعالی و قوت +



